

تاریخ ادبیات سرزمین استرآباد

شاعران نویافته استرآباد



■ سیده‌های میرآقایی
نویسنده، پژوهشگر
و مدرس زبان و ادبیات فارسی

■ چکیده

سرزمین فراخ و گسترده استرآباد از دیرباز خاستگاه اندیشه‌ورزان و مهد فرهنگ‌پروران ستیگی بوده که نامشان در برگ‌های زرین تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین به سان خورشید تابان درخشیده است و نهال‌های اندیشه از انوار تابناک فضیلت و فرهیختگی آنان، جان گرفته و سر بر افلاک کشیده‌اند. بایسته و شایسته است که محققان و پژوهشگران، مقام علمی و فضایل اخلاقی مفاخر سرزمین‌شان را ارج نهاده و برای پرورش روح و جان جوانان وطن‌مان، معرفی این فرهنگ‌پروران فرهیخته را وجهه همت خویش سازند. نویسنده مقاله قصد دارد گام ناچیزی در حد بضاعت خویش، نه آن گونه که شایسته شاعران است، در معرفی و ذکر چند تن از شاعران استرآبادزمین بردارد.

واژگان کلیدی: استرآباد- شاعران گمنام- سروده‌ها.

■ جمال الدین استرآبادی

نام میرزا جمال الدین استرآبادی در کتاب معراج الخیال ابوصالح رضوی به عنوان یکی از شاعران استرآباد آمده است. رضوی رباعی زیر را از این شاعر، بدون ذکر شرح حال وی نوشته است:

روزی که ز مشکلات حل می‌طلبند
از ما نه ترانه و غزل می‌طلبند
آوازه فکنده‌ای که کار آسان است
این‌ها همه صوت است عمل می‌طلبند

■ جعفر اعور استرآبادی

اوحدی بلیانی در شرح حال این شاعر نوشته: «رهبر دوپیده در کوچۀ نامرادی، جعفر اعور استرآبادی، مرد رند صوفی طبیعت، عاشق پیشۀ خوش فهم، نامراد چپانی عامی است، اما فطرت درست راستی دارد. بالفعل در استرآباد موجود است و گویند درگذشته. او راست:

جعفر تاکی اطاعت نفس دغل؟
از گوش بکش پنبۀ غفلت، بشنو
اندیشه کن از حشر و مکافات عمل
آوازه رحلت از منادی اجل



جعفر شخصی که مهر کس در دل اوست
ای وای بر آن که عشق بازدی زر
باید که چو ماهی بودش زر در پوست
خونابه غصه عاقبت حاصل اوست



گر نامه تمامت از سیاهیست، مترس
جیرم که خطای ماسوی الله از توست
ور حاصل عمرت از تباهیست، مترس
جعفر کرمش نامتناهیست مترس

■ جلالی استرآبادی

در یکی از جنگ‌های کتابخانه مجلس شورای اسلامی سروده زیر بدون شرح حال شاعر، به نام جلالی استرآبادی ثبت شده است:

نگردد تا فراموش آنچه گفتمی دردمندان را
مکن آزرده از پیراهن آن اندام نازک را
بر انگشت تو می‌خواهم که بندم رشته جان را
ز مستی در گریبان چاک بینم کافر خود را
که از دست تو صد جا چاک... زرد گریبان را
جلالی لشکر خط گرد خال و عارضش سرزد
وزان چاک گریبان رخنه در دین صد مسلمان را
تلاش افتاده با هم بر سر یک دانه، موران را

■ حافظ نوری استرآبادی

غزل زیر بدون شرح حال شاعر در یکی از میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به نام حافظ نوری استرآبادی ثبت شده است:

می کن به غیر مهر و وفایی که می کنی
گفتی نمی کنم به رقیبان سخن، ولی
من ناتوان و صید ز تیرت رسد به کام
صلح تو صلح نیست که جنگ است ای رقیب
نوری چنان مکن که کسی با خبر شود

ما را بس است جور و جفایی که می کنی
معلوم می شود ز ادایی که می کنی
بنگر که خسته و تو دوای که می کنی؟
عین کدورت است صفایی که می کنی
عرض نیاز خویش به جایی که می کنی

■ حمدی استرآبادی

نویسنده تذکره نفایس المآثر که تذکره خود را بین سال‌های ۹۹۸-۹۷۳ ق تألیف کرده، خیلی مختصر به شرح حال شاعر اشاره کرده و یک بیت از سروده‌های او را ثبت کرده است: «حمدی استرآبادی به امر تجارت قیام داشته، زیارت بیت‌الله الحرام کرده، از اشعار اوست:

شمع جمع دیگران شد ماه مهرافزای من
همچو شمع از آتش دل سوخت سر تا پای من

■ خیری استرآبادی

فخری هروی در تحف‌الحبیب فقط به نام خیری بسنده کرده و بدون این که به استرآبادی بودن وی اشاره‌ای داشته باشد، یکی از غزل‌های او را ثبت کرده است. اما دوستی بخاری مؤلف کتاب تحفه‌الخوانین نام وی را صراحتاً «خیری استرآبادی» ثبت کرده و همین غزل را نیز در ذیل نام او آورده است:

دل‌م که زلف تو زنجیر عنبرافشان گفت
کشید جان مرا سوی تنگنای عدم
به فکر موی میان‌ت کمر توان بستن
چو تُرک چشم تو از غمزه، ناوکی بگشاد
بگفت درد دل خود به پیش او خیری

بر او مپیچ که دیوانه‌ پریشان گفت
دهان یار که یک بوسه اش به صد جان گفت
ولی ز سرّ دهان تو هیچ نتوان گفت
دل‌م خرید به جانش روان و ارزان گفت
چنان که حالت خود مور با سلیمان گفت

■ میرآگهی استرآبادی

باتوجه به تاریخ تدوین جُنْگی که نام شاعر در آن ثبت شده، می‌توان گفت میرآگهی از شاعران قرن یازدهم یا قبل از آن بوده است. ابیات زیر بدون شرح حال شاعر به نام میرآگهی استرآبادی ثبت شده است:

نشئه‌ای از تیغ او دیدم که چاک سینه‌ام

چون خمارآلوده نتواند لب از خمیازه بست



صد خون خورم که ناله به آن بی‌وفارسد

این آه پاشکسته، ندانم کجا رسد!